



ضرورت مطالعات ادیان در حوزه های علمیه

در گفت و گو با
حضرت آیه الله هاشمی رفسنجانی

آیه الله اکبر هاشمی رفسنجانی به سال ۱۳۱۳ در شهر رفسنجان دیده به جهان گشود و در عنفوان جوانی در سال ۱۳۲۷ جهت تحصیل در حوزه علمیه راهی شهر قم شد و پس از طی دوره مقدمات و سطح، سطوح عالی را در نزد مراجع بزرگی همچون آیه الله العظمی بروجردی و آیه الله العظمی محقق داماد گذراند. بیش از همه، امام خمینی در رشد علمی و فکری و در شکل گیری شخصیت ایشان اثرگذار بوده است. ایشان علاوه بر دانش آموختگی در فقه، اصول و فلسفه، در علوم و معارف قرآنی چهره های صاحب نظر و شناخته شده است.

نقش سترگ و بی بدیل ایشان در شکل گیری و پیروزی انقلاب اسلامی به رهبری امام خمینی و نیز در پیش برد نظام جمهوری اسلامی ایران در بالاترین سطوح مدیریتی بر هیچ کس پوشیده نیست. ایشان در سال ۱۳۷۶ عنوان دکترای افتخاری را در علوم سیاسی از دانشگاه تهران احراز کرد و هم اینک علاوه بر کارهای پژوهشی و خدمات فرهنگی، ریاست مجمع تشخیص مصلحت نظام را نیز بر عهده دارد. از ایشان علاوه بر مقالات انتشار یافته در نشریات گوناگون از جمله مکتب تشیع که ایشان خود از بنیانگذاران آن بوده، کتاب های ذیل به چاپ رسیده است:

سرگذشت فلسطین یا کارنامه سیاه استعمار (ترجمه)، امیرکبیر یا قهرمان مبارزه با استعمار؛ تفسیر

راهنا در ۱۹ جلد (هنوز ادامه دارد).

پرسش با سپاس و تشکر از بزرگواری و لطفی که فرمودید، به عنوان اولین سؤال بفرمایید که در یک نگاه کلی قرآن کریم چه موضعی نسبت به دیگر ادیان دارد؟ آیا ادیان دیگر را به رسمیت می‌شناسد یا خیر؟

□ ماحصل مطالعه قرآن این است که دین حق و قابل قبول و دین خاتم، دین اسلام است و رسالت پیامبر (ص) ناظر به همه مردم جهان - چه تابع ادیان دیگر باشند، چه نباشند - است و از زمان نزول قرآن به بعد پیروان ادیان دیگر مکلفند به دین اسلام روی بیاورند و اصول عقیدتی اسلام را با مطالعه و تحقیق بپذیرند. اصل قرآنی این است و شواهد آن هم مخفی نیست. باید این را یک اصل بدانیم.

ولی واقعیت این است که ادیان دیگر و پیروان آنها پس از ظهور اسلام حتی در خود جزیره العرب هم حضور داشتند و بعضی هم مقتدر بودند. از طرف دیگر همه عقاید و احکام و معارف آنها با آمدن اسلام نسخ نشده و خیلی از آنها مورد پذیرش اسلام و قرآن است. البته این که بعضی از افکار و احکام آنها تحریف شده اند، بحث دیگری است. خود قرآن پیش‌بینی می‌کند که بعضی از ادیان دیگر در کنار اسلام تا قیامت خواهند بود. باید ببینیم اسلام با این واقعیات چگونه برخورد می‌کند. اسلام خیلی از آنها را به رسمیت می‌شناسد و با آنها گفت‌وگو و تعامل دارد و مباحثه می‌کند و به خیلی از احکام آنها رسمیت می‌بخشد و اعتبار قانونی می‌دهد و از آنها می‌خواهد که به دین خودشان عمل کنند؛ اگر چنین کنند، معاملات و مسائل حقوقی آنها مورد قبول است.

پاسخ کلی سؤال شما دو بخش است: در بخش اول دید قرآن این است که اسلام دین حق است و لاغیر. ولی واقعیت زمان این است که آنها وجود دارند و از بخش زیادی از معارف الهی برخوردارند و قابل تعامل هستند. می‌توان با آنها همزیستی کرد و قرارداد بست و کارکرد و به اصول آنها که ریشه در دین آنها دارد، احترام گذاشت.

پرسش در مورد شرایط ایمان در اول سوره بقره هم آمده که: «یؤمنون بما انزل الیک و ما انزل من قبلک» و گفته‌اند که ایمان «بما انزل من قبلک» متمم و مکمل ایمان است.

□ بله، همانطور که گفتم بخش زیادی از موجودی آنها بر حق است. شرط ایمان و اسلام ما این است که انبیا را در زمان خودشان بپذیریم. دین آنها در زمان آنها حق بوده و الان هم واقعیت موجود است. ولی قرآن به عنوان یک دین نسخ‌شده به آنها نگاه می‌کند، ضمن این که انبیای آنها را هم قبول دارد، چون اگر عقیده ما چنین نباشد، عقیده‌ای ناقص

است. حال اگر تعارضی بین ادیان آنها و اسلام وجود داشت، از نظر ما به عنوان مسلمان، نظر آنها درست نیست، ولی اگر به اعتقادات خودشان عمل کنند، آنها را از لحاظ حقوقی می‌پذیریم. آنها باید به عقاید خودشان پایبند باشند.

همانطور که اشاره فرمودید در مورد کلیت پذیرش ادیان دیگر و این‌که قرآن ادیان دیگر را به رسمیت می‌شناسد، آیات متعددی هست. در یکی از آیات می‌فرماید: «قل یا اهل الكتاب تعالوا الی کلمة سواء بیننا و بینکم» در این آیه اصل و شرایط گفت‌وگو به رسمیت شناخته شده و جنبه‌های اعتقادی و جوانب دیگر هم مطرح شده است. پرسش این است که آیا قرآن در این به رسمیت شناختن می‌خواهد مصلحت‌اندیشانه برخورد کند یا واقعاً مبانی اعتقادی و فکری‌ای پشت آن است و یا هر دو مورد قابل جمع است؟ یعنی بخشی مصلحت‌آمیز و بخشی به خاطر مسائل فکری است؟

□ هر دو مورد وجود دارد. اصل این است که دین دیگری به عنوان دین حقّ زمان وجود ندارد، مثلاً دین حضرت عیسی یا حضرت موسی و دیگر پیامبران در محدوده‌های زمانی و در قلمرو خود حق بوده‌اند و امروز هم واقعیت‌هایی در دین آنها وجود دارد که در بسیاری از آنها با اسلام مشترکند. اسلام بخشی از معارف آنها را نسخ کرده است. در بخش مشترک مشکلی وجود ندارد، اما در مورد بخش غیرمشترک بحث‌هایی وجود دارد که اگر در محدوده دین خودشان باشد، اسلام جزء وظایف آنها می‌پذیرد و به آنها رسمیت می‌دهد و در هر حال قابل مذاکره و تعامل است. مذاکره‌ای که قرآن به آن دعوت می‌کند، تقریباً می‌تواند در مورد تمام مسائل باشد.

در قرآن معمولاً ادیان ابراهیمی، یهودی و مسیحیت مورد خطاب هستند. آیا می‌توان استنباط کرد که ادیان دیگر مثل ادیان شرقی، در حکم ادیان ابراهیمی هستند یا باید بین آنها تفاوت قایل شد؟

□ با فرض این‌که آنها دین آسمانی باشند، مشمول همان آیه‌ها می‌شوند. در غیر این صورت خارج از اهل کتاب هستند. در ادیان، مخاطبانی به نام اهل کتاب داریم که منظور پیروان کتاب‌های آسمانی است. مخاطبانی هم داریم که دین دارند، اما یا کتاب آسمانی ندارند و یا ما آنها را متدین به یک دین نمی‌دانیم. آنها متفاوت هستند. اما دلیلی در قرآن نمی‌بینیم که نتوان با آنها به عنوان واقعیتهای موجود تعامل داشت و گفت‌وگو کرد.

بیشتر از مضمون برخی از آیات قرآن مثل «ان الدین عندالله الاسلام» یا این تصریح که «و من ینتج غیرالاسلام دیناً فلن یقبل منه» چنین برمی آید که دین حق فقط اسلام است و قرآن و اسلام، ادیان دیگر را به رسمیت نمی‌شناسند. آیه «امن الرسول بما انزل الیه من ربه والمؤمنون» به این معنا است که همه انبیای گذشته به عنوان طرفدار دین حق و اسلام هستند. اگر این را اصل قرار دهیم و با توجه به این استفاده‌ای که از این آیات می‌کنیم، شاید بتوان برداشت عده‌ای را پذیرفت که معتقدند ادیان دیگر هیچ رسمیتی ندارند و اسلام فقط در حد ضرورت و با توجه به مفاسد و مصالح و از باب حسن همجواری و همزیستی به آنها التفاتی کرده است. به مقوله نجات کاری نداریم، اما آیا می‌توان از لحن این آیات چنین برداشت کرد که هیچ‌گونه ادعائی نسبت به رسمیت این ادیان در فرهنگ دینی ما وجود ندارد؟

□ به این محکمی که شما می‌گویید، نمی‌توان از این آیات برداشت کرد؛ اولاً همین آیه‌ای که شما قرائت کردید (آیه ۲۸۵ سوره بقره) می‌فرماید: «والمؤمنون کل آمن بالله و ملائکته و کتبه و رسله» که ایمان به خدا و تمام کتب آسمانی را بدون فرق، جزء عقاید مسلمانان و مؤمنان معرفی می‌کند. ثانیاً همانطور که گفتم ظاهراً مراد از این آیات حقانیت آن ادیان در زمان و در قلمرو آن ادیان است. آیات خیلی روشنی داریم که ظاهر آنها، پیروان دیگر ادیان را رستگار می‌داند، هر چند بعضی از مفسران در این مورد موافق نیستند.

بیشتر به این آیه شریفه «ان الذین آمنوا والذین هادوا والصابئون والنصارى من آمن بالله والیوم الاخر و عمل صالحاً فلاخوف علیهم و لا هم یحزنون» (مانده/۶۹) نظر دارید؟

□ بله، بعضی از مفسران در مورد «آمن» می‌گویند «آمن بالاسلام» و چنین شرطی می‌گذارند، ولی انصافاً خلاف ظاهر است، مگر این که دلیل محکمی برای این قید بیاوریم. گفتم که اصل آن است که قرآن فرموده دین حق از زمان نزول قرآن برای همه بشر اسلام است، ولی آنها را به عنوان یک واقعیت پذیرفته‌ایم. اگر به این واقعیت از دید مفسران نگاه کنیم، با چنین شرایطی قرآن آنها را هم رستگار می‌داند.

بنا به این آیه، ایمان به خدا، معاد و عمل صالح شرط است. بعضی‌ها در مورد «من امن بالله» شرط می‌کنند که باید ایمان از طریق اسلام باشد. انصافاً ظاهر آیه این نیست. ممکن است مفسری با اتکا به دلیل و روایتی دیگر این را گفته باشد، اما من می‌خواهم بگویم مسلم نیست که قرآن بخواهد با آنها به عنوان باطل محض برخورد کند و فقط ضرورت و مصلحت در کار باشد. البته دید اولیه اسلام این است که همه آنها باید مسلمان شوند و زیر یک پرچم و قانون و زیر یک عقیده، امت اسلامی را تشکیل دهند.

در مورد آیه «ان الدین عندالله الاسلام» بعضی‌ها معتقدند منظور اسلام شناسنامه‌ای نیست. دید اولی اسلام این است که اسلام دین کل بشر است. در آیات سوره مائده قید می‌کند که اگر آنها به آنچه بر خودشان نازل شده و به کتاب‌هایشان عمل کنند متتعیم خواهند شد «ولوأنهم أقاموا التوراة والانجیل و ما انزل الیهم من ربهم لاکلوا من فوقهم و من تحت ارجلهم منهم أمة مقتصدة و کثیر منهم ساء ما یعملون» (مائده / ۶۶) منتها، نظر ما این است که طبق این آیه اگر به تورات عمل می‌کردند، می‌باید به دین پیغمبر، به عنوان دین خدا هم ایمان می‌آوردند. اینها در همین مسئله به تورات عمل نکردند.

پیش‌نویس ولی اگر ما بخواهیم عملاً از طرف دین اسلام با ادیان دیگر گفت‌وگو کنیم، لازمه آن، این است که نباید موضع بر تری برای خودمان قایل شویم، یعنی اگر قرار باشد برای خودمان موضع بر تری قایل شویم، از همان اول یکی از شرط‌های گفت‌وگو را نادیده گرفته‌ایم و عملاً نتیجه‌ای از گفت‌وگو به دست نمی‌آید. در آیه شریفه می‌فرماید: «الی کلمة سواء بیننا و بینکم»؛ علاوه بر این که این کلمه باید سواء باشد، موضع سواء هم باید برای آن قایل شویم تا بتوانیم گفت‌وگویی را انجام دهیم.

□ معنای سواء این نیست که شما می‌گویید. ما عمیقاً معتقدیم که دین حق این زمان اسلام است، ولی آنها هم رسمیت دارند و واقعیت موجود هستند و اکثر معارف آنها هم درست است. با این برنامه می‌توان صحبت کرد. البته در جریان گفت‌وگو ممکن است هر دو طرف خود را برتر بدانند و برتر دانستن مانع گفت‌وگو نیست. آنها هم ما را به عنوان دین حق قبول ندارند، مثلاً نصارا هنوز منتظرند حضرت عیسی بیاید. آنها هم ما را به عنوان واقعیت مواجه می‌شوند. این‌که در عمل چگونه رفتار می‌کنیم، مطلب دیگری است. ما نمی‌خواهیم آنها را از خود دور کنیم. می‌خواهیم با آنها مذاکره کنیم. فعلاً جای مذاکره است. ممکن است در این مذاکرات - اگر به بحث‌های عقیدتی رسیدیم - بتوانیم به آنها ثابت کنیم که بر حق نیستند.

پیش‌نویس یعنی کاملاً مصلحت‌اندیشانه می‌شود و ضرورت واقعیت‌هاست که ما را به این سمت سوق می‌دهد؟

با توجه به سخنان شما در مورد ادیان پیشین، در قرآن و روایات ما دو دین به طور جدی مطرح هستند که یهودیت و مسیحیت می‌باشند. همانطور که فرمودید، چنین بر می‌آید که به عنوان یک دین، زمان آنها گذشته و دیگر دین حق نیستند، ولی در آیات و روایات ما بعضی

از تعالیم آنها تأیید و بعضی از آنها رد شده است. متون مقدس آنها هم گاهی با لحن تأییدآمیز مطرح و بعضی جاها رد شده‌اند. سؤال بنده از حضرت‌عالی این است که یک قرآن پژوهی که می‌خواهد به سراغ قرآن برود، تا چه اندازه ضرورت دارد که نسبت به ادیان شناخت واقعی پیدا کند؟ یعنی آنها را چگونه که در خارج هستند بشناسد. در گذشته‌ها برخی از مفسران بزرگ از بعضی مطالب اطلاع دقیقی نداشتند و امروزه همین حرف‌ها مورد سوءاستفاده قرار گرفته‌اند، مثلاً فخر رازی گاهی مسئله تئلیت مسیحیت را در قرآن به گونه‌ای مطرح می‌کند که می‌بینیم هیچ مسیحی‌ای در طول تاریخ چنین اعتقادی نداشته است. الان که ما نگاه می‌کنیم، می‌بینیم که قرآن آن چیزی را که فخر رازی گفته، بیان نمی‌کند و چیز دیگری را می‌گوید. سؤال من این است که آیا در گذشته به اندازه کافی به مطالعه واقعی ادیان پرداختیم و حداقل مفسران ما به این امر پرداخته‌اند، یا در این زمینه کوتاهی شده است؟

□ در گذشته و امروز به اندازه کافی ادیان دیگر را مطالعه نکردیم، حتی دو دینی را که در خود جزیره العرب در زمان صدر اسلام خیلی قوی بودند. شما می‌دانید که آنها چقدر کتاب‌های متنوع و متعدد دینی دارند. احکام، عقاید، اخلاق، معارف، تاریخ و خیلی چیزهای دیگری دارند که ما همه آنها را نخوانده‌ایم. مفسران ما هم به همه آنها نرسیده‌اند. من خودم به عنوان یک مفسر، در حدی که قرآن ناظر بوده و می‌خواستم سخن آن را بفهمم، سراغ متون دیگر ادیان می‌رفتم، اما فرصت خواندن را نداشتم. باید مرکز تحقیقاتی‌ای که شما دارید، این کار را بکند و برای ادیان‌شناسی، رشته‌های مختلفی تأسیس کند و هر گروهی باید رشته‌های خاصی را بخواند. همه متون و تفسیرها را پیدا کنند. اگر بخواهیم بحث دین‌شناسی را پی بگیریم و گفت‌وگویی را که بین ادیان مطرح است، جدی بگیریم، باید ادیان را با واقعیت‌های تاریخی، افکار و عقاید آنها مطالعه کنیم. این‌گونه نیست که یک نفر بتواند آنها را مطالعه کند، بلکه دهها رشته در این زمینه وجود دارد. می‌توان خلاصه بررسی این رشته‌ها را در کتب مرجع جمع‌آوری کرد تا هرکس هر وقت نیاز داشت، به آنها مراجعه کند. من اینطور تصور می‌کنم که در گذشته این کار مقدور نبود و کتابخانه‌ها اغلب شخصی بودند و کتاب‌های زیادی چاپ نشده بودند، اما امروزه که قابل دسترسی‌اند، هنوز مورد بررسی قرار نگرفته‌اند.

بکلیت کار مراکزی مثل مرکز ادیان برای یک تحقیق ریشه‌ای درست است. مؤسسات تخصصی باید این کار را بکنند. ولی آیا بهتر نیست که همه طلاب علوم دینی معلومات عمومی و ابتدایی‌ای را در حد چند واحد در زمینه ادیان بخوانند و حداقل معلومات را داشته باشند؟

□ این کار کاملاً ضرورت دارد. اصلاً تخصص طلبه‌ها مسائل دین است. باید دین‌های مطرح دنیا را به خصوص آنجاهایی را که با ما تماس دارند، بشناسیم. فکر می‌کنم یکی از وظایف مهم حوزه این است که این گونه رشته‌ها را تأسیس کند و منابع کافی را در اختیار طلبه‌ها بگذارد تا به‌طور عالمانه متونی را برای مطالعه تهیه کنند، و محصول تلاش آنها در رسانه‌ها منتشر شود. این همه طلبه داریم که هر وقت از آنها می‌خواهیم رساله‌ای را بنویسند، در مورد مسائل خیلی رایج عبادی، مالی، قضایی و از این قبیل می‌نویسند. این مسائل به اندازه کافی حل‌جی شده است، الان هم باید بحث بشود، اما همه نباید فقط در این زمینه‌ها بنویسند. باید رساله‌هایی در زمینه ادیان به طلبه‌ها بدهند. خیلی از مقالاتی که شما در مجله‌تان دارید، می‌توانند موضوع رساله‌ای باشند. شمادر حدّ مقاله نوشته‌اید، اما می‌توان در حدّ یک رساله و تحقیق در پیرامون آن موضوعات بررسی کرد و وقتی رساله شد، محور دروس حوزه می‌شود. شیوه حوزه این نبوده که اینچنین وارد مسائل شود و ما عادت نکرده‌ایم. ولی باید این اتفاق بیفتد. دانشگاه‌های ما هم در این بخش ریزنده‌اند، چون آن را از وظایف خود نمی‌دانستند. به واقع هم، این‌از وظایف حوزه است.

پیش‌گفتار در گذشته‌ها چه زمانی که مسلمانان، ادیان دیگر را و چه زمانی که مثلاً مسیحی‌ها، اسلام را مطالعه می‌کردند، هدف این بود که نقطه ضعفی را پیدا و نقد کنند. به نظر حضرت تعالی، آیا از این به بعد هم باید با همان رویکرد پیش برویم یا با رویکرد مثبت سراغ آنها برویم؟ □ من فکر نمی‌کنم هدف همه مستشرقان و دین‌شناسان غربی این بوده که نقطه ضعف پیدا کنند. البته به عنوان مسیحی می‌خواستند نقاط ضعف اسلام را پیدا کنند، ولی از نقاط قوت هم خیلی سخن گفته‌اند.

پیش‌گفتار منظور گذشته‌ها به ویژه قرون وسطا است.

□ من هم در مورد همان گذشته‌ها می‌گویم. باید بین اهداف محققان و مبلّغان فرق گذاشت، مثلاً بخش عمده همین تاریخ تمدن‌هایی را که برای اسلام نوشته شده، آنها نوشته‌اند. آنها در خیلی چیزهایی که این طرفی‌ها بلد نبودند و هنوز این گونه بحث‌ها شکل نگرفته بود، وارد شدند و نقاط قوت زیادی را استخراج کردند، مثلاً در زمان طلبگی ما، استناد و استدلال به نوشته‌های گوستاولوبون بیشتر از دیگر افراد بود.

کتاب‌های جرجی زیدان یا آدام متز مستند سخنرانی‌های ما بود؛ چون در آنها اعتراف و تأیید فراوان بود. در گذشته‌ها وقتی به کشورهای اسلامی می‌آمدند، تمدن اسلامی را به اروپا منتقل و ترجمه می‌کردند. اگر فقط دنبال نقطه ضعف بودند، نمی‌آمدند متون اسلامی را ترجمه کنند و آنها را در کلیساها، دانشگاه‌ها و مدارس تدریس کنند. نمی‌توان با آن دید نگاه کرد. به هر حال اگر بخواهیم تحقیق کنیم، باید واقعیت را ببینیم و بفهمیم که آنها چه دارند. اگر واقعیت‌ها را بدانیم، مطمئناً در میدان استدلال حرفی برای زدن خواهیم داشت. کافی است که آنها را به عنوان یک واقعیت مطالعه کنیم. اگر به دین خود عقیده داشته باشیم که داریم، نگران آن نیستیم که با خواندن متون آنها عقاید خود را از دست بدهیم، بلکه عقاید ما تحکیم می‌شود، چون قسمت‌های مثبت آنها با دین ما مشترک است. فقط قسمت‌های منفی آنها مورد نقد قرار می‌گیرد.

پیش در دیدار قبلی جمله‌ای فرمودید که برای من خیلی جالب و جدید بود. شما فرمودید: «ادیان را به گونه‌ای بنویسید و معرفی کنید که بتوانید آنها را به پیروان خود آن ادیان بدهید و آنها تایید کنند». آیا بر این امر هنوز تأکید دارید؟

□ بله، باید منصفانه برخورد کنیم. طرف ما هم انصاف را می‌خواهد. کسی با مجادله قانع نمی‌شود. وقتی که شیوه برخورد، جدل باشد، طرف هم حالت جدل به خود می‌گیرد. ولی ما که به دنبال این نیستیم. وقتی انسان وارد این حوزه می‌شود، باید منصفانه نقاط قوت و ضعف آنها را بگوید. اگر نقاط ضعف آنها را بد فهمیدیم، آنها جواب می‌دهند و اگر درست فهمیدیم، وقتی می‌بینند مثلاً ۸۰ درصد از مواضع آنها را قبول داریم و به ۲۰ درصد آنها انتقاد داریم، نقدهای ما را جدی خواهند گرفت. برخورد گزینشی اصلاً با منطق اسلام سازگار نیست و نوعی دغل است.

پیش شما به ضرورت انجام تحقیقات عمیق و میدانی در مورد دیگر ادیان، به خصوص درحوزه‌های علمیه اشاره فرمودید. الحمدلله علی‌رغم این‌که کمتر از ۱۰ سال از تأسیس مرکز ادیان گذشته است، کار علمی گسترده‌ای در قالب ۲۲ شماره مجله - با مقالات متنوعی که ملاحظه کرده‌اید - و چاپ بیش از ۲۰ جلد کتاب صورت گرفته است و البته هنوز در اول راه هستیم. دغدغه‌ای که ذهن بعضی از متدینان را به خود مشغول داشته، این است که آیا این کار

ما نوعی نشر و ترویج کتب ادیان دیگر نیست؟ با توجه به رواج این کتاب‌ها در میان غیرطلبه‌ها و با توجه به اینکه گاهی اوقات مطالب آنها را عیناً ترجمه می‌کنیم و بدون هرگونه تعصب و پیش داوری - همانگونه که حضرت تعالی فرمودید - عین همان مطالب را منتشر می‌کنیم که گاهی با مدح آنها همراه است، برای برطرف شدن این نگرانی‌ها چه باید کرد؟ آیا می‌توان در موضوع فقهی کتب ضالّه تصرف کرد؟ آیا این موضوع با حکم آن با توجه به گستره جهانی رسانه‌هایی مثل اینترنت منتفی نیست؟

□ این مطلب که آیا چاپ این کتاب‌ها، نشر کتب ضالّه است، قابل بررسی است. فرض این است که شما می‌خواهید نقاط مثبت آنها را همراه با تذکرات و مباحث خودمان بگویید. فرض را بر این گذاشتیم که اصل این است که زمان ادیان آنها گذشته است، اما معارفی دارند که خود قرآن قبول دارد. اسلام همه محتویات تورات، انجیل و زبور را نسخ نکرده است. چه کسی فکر می‌کند که تمامی معارف آنها باطل و انحرافی است. البته آنها را به عنوان دین حق قبول نداریم، ولی بخشی از محتوای آنها هنوز هم درست است و ما هم به عنوان اسلام آن محتواها را قبول داریم که کم هم نیستند. هر مقاله‌ای که نوشته می‌شود، هدفی دارد؛ گاهی تحقیق و گاهی تبلیغ است. در تحقیق، این بحث‌ها نیست. عالم تبلیغ شیوه خود را دارد. هر کسی که می‌نویسد، می‌تواند خط کشی کند و بگوید بخش زیادی از این معارف همان‌هایی است که در اسلام هم هست. خیلی از اخلاقیات فطری و ثابت است، فقط الفاظ آنها فرق می‌کند. دروغ گفتن، دزدی و ظلم را چه کسی قبول می‌کند؟ مقررات اجتماعی، حفظ حقوق دیگران و قوانین مختلف بین خیلی‌ها حتی بین آنهایی که نحله خاصی ندارند، مشترک است.

بیشتر مشکل، مسائل اخلاقی نیست، مثلاً در عرفان، ناب‌ترین مباحث را داریم. اما وقتی بخواهیم آیین «شنکره» را در دیانت هندوئیسم بیان کنیم که گرایش عرفانی آیین هندو است و یا از «قبالای» یهود سخن بگوییم معمولاً با مدح و ستایش همراه است. اگر بخواهیم در کنارش آنها را نقد کنیم، دیگر معرفی آن دین نیست. دغدغه‌ای که برخی از آقایان دارند و گاهی هم اظهار مخالفت می‌کنند، به خاطر تعدد روایاتی است که «حفظ، نشر و نگهداری کتب ضالّه را حرام دانسته است». آیا کتب ادیان مصداق همان کتب ضالّه است؟

□ عنوان ضالّه گویای همه چیز است، یعنی کتاب‌هایی که گمراه هستند و مردم را گمراه

می‌کنند. این‌که ما تورات و انجیل را بخوانیم، برای ما گمراهی نمی‌آورد. در مواردی مثل قیامت و بعضی جاهای دیگر اختلافاتی هست که باید آنها را توضیح داد. فکر نمی‌کنم متن کتاب دینی خودبه‌خود ضالّه باشد. باید به بعضی‌ها متن را داد تا بخوانند و قضاوت کنند. الان این یک بحث فقهی است و آقایان و علما از دید فقهی بحث می‌کنند. به این آسانی نمی‌توان در تحقیق و تدریس را بست و چیزی به شاگردان نگفت. همان بحث‌های عرفانی که اشاره کردید اگر محتوای درستی دارد، چرا مردم ما آنها را ندانند؟ محتوای درست که با عرفان اسلامی ناسازگار نیست، بلکه مؤید آن است و اگر اشکال دارد، می‌شود ضمن معرفی، اشکال آن را مطرح کرد.

پرسش در آمار و ارقام آمده که تبلیغات برخی از فرق مسیحیت با کتاب‌های زرق و برق دار در هر ماه تعدادی را جذب می‌کنند. یا در یزد هر سال ده، پانزده دختر و پسر جوان مسلمان، زرتشتی می‌شوند. آنها تبلیغ می‌کنند، کار ما باید حد و مرزی با کار آنها داشته باشد یا خیر؟

□ اولاً این گونه که شما می‌گویید، نیست. بالاخره در تمام مدت ۱۴۰۰ سال تعداد مسلمان‌ها بیشتر شده است یا مسیحی‌ها به تدریج مسلمان شده‌اند؟ همین الان نگرانی آمریکا و اروپا این است که مسلمان‌ها دارند زیاد می‌شوند. در انگلستان خیلی‌ها به اسلام می‌پیوندند و معلوم است که انگیزه آنها مسایل مادی نیست. در جامعه ما ممکن است برخی از مبلغان دیگر ادیان تشویق‌های شهوانی، مادی یا سیاسی کنند و افرادی جذب آنها شوند، ولی جریان همواره معکوس است و همواره مسلمانی روبه‌پیش می‌رود. اخیراً پارلمان کانادا تحقیق جامعی در مورد مسلمانان دنیا انجام داده و آمار مسلمانان را نزدیک به یک و نیم میلیارد برآورد کرده است که حدود یک چهارم جمعیت دنیا را تشکیل می‌دهند. ثانیاً اگر مسیرها را ببندیم، این خطر بیشتر می‌شود، چون آنها نقاط ضعف خودشان را نمی‌گویند، نقاط قوت خودشان را می‌گویند. با بستن چشم به جایی نمی‌رسیم. سروکار ما با عقیده است و عقیده نیز کورکورانه به دست نمی‌آید. مسلمان‌پاییند به قرآن کسی است که حرف‌هایی را که قرآن می‌گوید، قبول داشته باشد. اگر این باور را لفظی هم گفت، از او می‌پذیرند و به صورت شناسنامه‌ای جزء امت اسلام قرار می‌گیرد، هر چند ممکن است احکام واقعی اسلام را نفهمد و به آنها عمل نکند. عقیده طوری نیست که به آسانی بیاید و به آسانی برود. پایه و زمینه می‌خواهد.

برسوخ در تایید سخنان شما می‌توان گفت که الان اختلاط با پیروان دیگر ادیان به نفع ماست. شاید به همین جهت است که امروزه دیگر آیه‌الله سیدمحسن حکیم در فتوای طهارت اهل کتاب تنها نیست. یکی از دوستان ما که می‌خواستند وارد تایلد شوند، نزد مرجع تقلیدی رفتند و از ایشان در مورد طهارت بودایی‌ها پرسیدند، ایشان فرمودند: «شک نکنید که بودایی‌ها پاک هستند. اصلاً انسان، نجس نمی‌شود».

□ حضرت امام هم همیشه می‌فرمودند: نجاست اهل کفار سیاسی است، نجاست میکربی نیست. اگر آنها از برخی آلودگی‌ها پرهیز نمی‌کنند، بحث متنجس پیش می‌آید و بحث نجس بودن آنها مطرح نیست. هر چیز دیگری می‌تواند این حالت تنجس را پیدا کند. من هم همین را قبول دارم. این یک حکم سیاسی بوده است. ممکن است در مقاطعی اثر معکوس داشته باشد. الان این گونه است. در گذشته هم مسایلی بوده و آنها هم فتوایی داده‌اند که الان بسیاری از فتواها رو به اصلاح رفته است.

برسوخ از سخنان شما برمی‌آید که نمی‌توان کتاب‌های مقدس مثل عهد قدیم و عهد جدید را با توجه به مطالبشان ضالّه و گمراه کننده دانست. به واقع، نقاط مثبتی در این کتاب‌ها وجود دارد، ولی در مجموع برای مسلمانان آنقدر جاذبه ندارد. ولی وقتی انسان از چیزی منع می‌شود، نسبت آن، انجذاب بیشتری پیدا می‌کند. یک خطای سیاسی کردیم که بعد از انقلاب جلوی چاپ کتاب‌های مقدس آنها، یعنی تورات و انجیل را گرفتیم و این کتاب‌ها در خارج چاپ می‌شد و به ایران می‌آمد و در دسترس قرار می‌گرفت. نظر شما در این رابطه چیست؟

□ هیچ دلیلی وجود ندارد که چاپ آنها ممنوع باشد. آنها که در ایران رادیو دارند و برنامه‌های خود را تعلیم می‌دهند. یکی از کلیساها رادیویی دارد که صدای بلندی هم دارد. به نظر من دلیلی برای منع چاپ آنها وجود ندارد، چون نقاط مشترک را که همه می‌گویند و اگر نقاط منفی را چاپ کنند، به ضرر خود آنها است، نه ما.

برسوخ فرمودید که در نگاه اسلام، ادیان دیگر حداقل واقعیتی غیرقابل انکار هستند که نمی‌توان آنها را نادیده گرفت. همچنین فرمودید، اگر ادیان دیگر را مطالعه و بررسی کنیم،

جای این نگرانی نیست که عقاید ما تضعیف شود، ولی به هر حال این نگرانی - چه در حوزه و چه برای ما که دست‌اندرکار این قلمرو هستیم - وجود دارد. به هر حال ممکن است کسانی از بیرون حرف‌های آنها را بشنوند و در حرف‌های آنها جاذبه‌هایی بیابند و بعد پس از مقایسه کردن نسبت به گرایش‌ها و باورهای خود نگاهی انتقادی پیدا کنند. به نظر شما چه روش‌ها و توصیه‌هایی را باید مورد توجه قرار داد تا این نگرانی به حد صفر برسد و کسانی که ادیان دیگر را مطالعه می‌کنند، باورهایشان نسبت به دین خودشان نه تنها تضعیف نشود که محکم‌تر شود؟

□ فکر می‌کنم اگر اسلام را آنگونه که هست، بگوییم و ادیان دیگر را هم همانطور که هستند، بیان‌کنیم، به نفع اسلام تمام می‌شود. این بهترین راه برای انتخاب قول احسن است. قرآن می‌فرماید: «فبشر عبادالذین یستعمون القول فیتبعون احسنه»؛ کسانی که به حرف‌ها گوش می‌دهند و انتخاب احسن می‌کنند، جزء بندگان خالص خدا محسوب می‌شوند.

بیشتر البته خیلی‌ها «القول» را به مطلق قول تفسیر نکرده‌اند و گفته‌اند منظور از قول همان قرآن است.

□ مگر قرآن چیزهایی هم دارد که واجب الاتباع نباشد؟ اینجا می‌فرماید احسن را متابعت می‌کنند. لابد باید مقابل آن غیر احسنی هم باشد که نباید متابعت شود. اما از قرآن در همه موارد باید تبعیت کرد. «قول» به قول‌های متعارض اشاره دارد. قول‌های متعارض را باید شنید. بله، ممکن است بگویند عوام نمی‌توانند تشخیص بدهند و این مربوط به کسانی است که صاحب نظر هستند و می‌خواهند کار کنند. به نظرم محتوای اسلام آنقدر قوی است - البته منظورم پیرایه‌های بسته شده به اسلام نیست، چون بعضی از پیرایه‌ها باعث دوری مردم می‌شوند - که اگر در مقابل هر متنی قرار بگیرد، پیروز می‌شود. به خصوص حوزوی‌ها، محققان، دانشگاهی‌ها و اهل نظر به طور عقلانی - و نه تعصبی - به اسلام پایبند هستند. چیزهای مشترک هم که فراوان است، مثلاً می‌توان گفت که مسیحیت در آنجا حرف خوبی زد که ما هم همان را می‌زنیم و یا اگر بشنویم، همان را می‌گوییم. امکان ندارد که حرفی خوب باشد و مخالف معارف اسلامی ما باشد. من اصلاً چنین چیزی را قبول ندارم. چنین چیزی اتفاق نمی‌افتد. البته مواردی هست که هنوز مصلحت وافی آنها کشف نشده است.

سؤال دیگری در محدودهٔ ادیان پیرسیم، سپس وارد بحث‌های جهان اسلام و مذاهب اسلامی شویم؛ سیاست تنش‌زدایی در روابط بین الملل در دوران ریاست جمهوری شما پایه ریزی شد. به نظر حضرت عالی گفت‌وگو میان ادیان تا چه اندازه می‌تواند این مهم را برآورده سازد؟

□ همان آیه‌ای که الان خواندیم و آیه دیگری که حتی مشرکان را هم داخل می‌کند، پاسخ شما را روشن می‌سازد: «و ان احد من المشركين استجارك فأجره حتى يسمع كلام الله» قرآن می‌خواهد یک مشرک حرف‌های ما را بشنود و بعد هم که شنید، باید او را به مأمثنش برسانیم. «ثم ابلغه مأمنه» منطق قرآن بسیار روشن است. بنابراین گفت‌وگو، لازمهٔ انتخاب و ایمان است. بدون گفت‌وگو و اطلاع رسانی، امکان انتخاب و ایمان واقعی برای انسان پیدا نمی‌شود. باید این میدان باز باشد. در زمان ما همه چیز در دسترس است. البته این گفت‌وگو به این معنا نیست که حتماً انسان‌ها بنشینند و با هم حرف بزنند. می‌تواند از راه کتاب، مقاله‌ها، رساله‌ها، تبادل پیام در اینترنت و بحث‌های رادیویی هم باشد. همهٔ اینها از راه‌های تعامل فکری و ردّ و بدل نظرات، و بحث و استدلال هستند. البته سعه صدر در گفت‌وگو شرط است. از قرآن می‌توان فهمید که گفت‌وگو، مطلوب قرآن و اسلام است، چون قرآن پایه خود را محکم می‌داند. چقدر در قرآن آمده که برهان بیاورید! «قل هاتوا برهانکم» چقدر به آنها می‌گوید، چرا شما دنبال گمان حرکت می‌کنید و با گمان حرف می‌زنید! بیایید به یقین و استدلال برسید. منطق قرآن خیلی روشن است، حتی در زمان جاهلیت که برخلاف الان که زمان تحقیق، علم و رسانه است، چنین چیزهایی نبود. مشی مسلمانان این بود که گفت‌وگو می‌کردند و رقبای مسلمانان از گفت‌وگو پرهیز می‌کردند. آنها حاضر نبودند به قرآن گوش دهند. قرآن می‌گوید: «تعالوا الی کلمة سواء بیننا و بینکم» اما آنها نیامدند و عمل هم نکردند. حتی کار به مباحثه کشید که سطح مباحثه از کلام بالاتر است. قرآن همیشه حاضر است با طرف مقابلش - اعم از اهل کتاب و مشرکان و مرتدان - وارد مذاکره شود. این یک اصل اسلامی است. اگر غیر از باشد، دین تحمیلی می‌شود.

وارد بحث مذاهب اسلامی می‌شویم. امروزه گاهی اوقات دیده می‌شود و شاید یک سنت قدیمی و همیشگی است که آنهایی را که دورتر هستند، بیشتر و بهتر از آنهایی که

نزدیکتر هستند، می‌پسندیم، حتی مثلاً در بحث گفت‌وگوی تمدن‌ها ما بلیم بیش از تمدن‌های هندی و ژاپنی که به ما نزدیکتر هستند، با تمدن‌های غربی گفت‌وگو کنیم. در مورد مذاهب ادیان هم اینگونه است. گاهی نگاه‌ها به دیگر ادیان مثبت‌تر از نگاه‌ها به مذاهب اسلام است که به هر حال همسایه‌های دیوار به دیوار ما هستند و ما و آنها زیر سقف یک دین زندگی می‌کنیم. شما نسبت به دیگر مذاهب اسلامی چه نگاهی دارید و برای تعامل میان مذاهب اسلامی چه راهی را پیشنهاد می‌کنید؟

□ من اصلاً راهی غیر از تعامل نمی‌بینم. هر راهی غیر از تعامل، انحرافی است. از متود اسلامی، به خصوص قرآن به خوبی می‌فهمیم که اسلام اجازه نمی‌دهد با کسانی که با اساس موازین، مسلمان محسوب می‌شوند، رفتاری غیر از این داشته باشیم، به خصوص الان که دنیای اسلام مورد تهاجم قرار گرفته است. مسلمان‌ها باید با هم همکاری تعامل کنند. اگر مسائل فرعی بخواهد پایه اسلام را مخدوش کند و به وحدت جامعه اسلامی آسیب برساند، با احکام مسلمانان ما در تعارض است. امت واحده و دفاع از قرآن به صورت جمعی و عدم اختلاف اصولی بین مسلمان‌ها از اصول مسلم سیاسی اجتماعی‌ای است که در قرآن وجود دارد. هیچ دلیلی نمی‌بینم که با فِرَق اسلامی درگیر شویم و مانع تعامل شویم. باید اختلاف را با گفت‌وگو حل کنیم یا آثار منفی آن را کم کنیم

پیشروترین و بهترین است. برخی از دانشوران اهل سنت و روشنفکران جهان اسلام این پذیرفته‌اند. افرادی مثل دکتر فتحی شقاقی و دکتر کلیم صدیقی و دیگران که از اهل سنه بودند، موضع شیعه را مترقی و پیشرو می‌دانستند. پس اسلام و تشیع از ظرفیت بالایی برخوردارند، ولی اگر بخواهیم اسلام درست و تشیع واقعی را بپذیریم، باید دیگران را درست بشناسیم و مؤدبانه رفتار کنیم تا تعامل مثبت سازنده‌ای ایجاد شود. وگرنه اگر بخواهیم آنها را تحقیر کنیم، و حساسیت‌های آنها را تحریک کنیم، و بعد بخواهیم مکتب ما را بپذیرند، به نظر من جواب معکوس خواهد داد. می‌خواه بدانم آیا ارزیابی بنده درست است یا خیر؟

□ اتفاقاً این بحث با تعبیراتی دیگر جزء حرف‌های مهم آیت‌الله بروجردی بود. ایشا آن موقع حرف‌های مهمی می‌زدند و می‌گفتند: «اختلافاتمان یک جنبه تاریخی و یک

جنبه عملی و امروزی دارد». وقتی از اهل بیت (ع) صحبت می‌کنیم، دوگونه برداشت می‌شود: یکی این است که اینها مرجع فکری و علمی ما باشند و دیگری خلیفه بودن آنها در آن زمان است. خلیفه بودن نظر ماست که دیگر گذشته و مسئله تاریخی شده است. ما الان باید به این مسئله اهتمام بدهیم که از مکتب اهل بیت (ع) بهترین مستندات اسلام به دست می‌آید. اهل سنت هم در خیلی جاها با ما شریک هستند.

اگر ما به بحث خلافت دامن نزنیم و تکیه گاه ما این باشد که منطبق اهل بیت (ع) را مطرح و بر اساس مکتب صحبت کنیم، اختلافات، دعواها و اهانت‌ها تمام خواهد شد. معارفی که از طرف اهل بیت رسیده، یکی از اصلی‌ترین منابع شناخت اسلام است.

یکی از مشکلات و مسایل جدی ما که در دنیا روی آن کار می‌کنند، همین مسئله شیعه و سنی است. شبکه‌ای به نام «المستقلة» در لندن راه اندازی شده که یکی از کارهای آن دامن زدن به اختلافات شیعه و سنی است که خیلی فنی و حساب شده عمل می‌کنند.

همچنین دنیا ما را زیر ذره بین گذاشته است تا ببیند که ما با اقلیت‌های داخل کشور، به خصوص اقلیت‌های دینی مثل زرتشتی‌ها و یهودی‌ها و مسیحیان و ارامنه چگونه برخورد می‌کنیم. رفتار ما با آنها نقطه عزت و افتخار ما شده است، حتی ارامنه در همه جا به عنوان بلندگوی تبلیغاتی و لابی ایران عمل می‌کنند و از ایران طرفداری می‌کنند، حتی یهودیان ایرانی هم گله آنچنانی ندارند. زرتشتی‌ها مخصوصاً بعد از فتوای مقام معظم رهبری مبنی بر طهارت آنها، رفتار ما را بسیار می‌پسندند، اما رفتار ما با برادران مسلمان در ایران مشکل جدی ما در دنیاست، مثلاً در افغانستان وقتی در مورد حقوق شیعه می‌پرسند، می‌گویند شما با اهل سنت در ایران چه می‌کنید؟ متأسفانه این مسئله نماد کار ما در جهان شده است. نگاه همه دستگاه‌ها در جمهوری اسلامی به اهل سنت، نگاهی امنیتی است؛ اگر چند نفر کرد یا بلوچ در جایی کاری را انجام بدهند، به اهل سنت تعمیم داده می‌شود.

مطلب دیگر این‌که الان شرایط حوزه از زمانی که شما و شهید مطهری حضور داشتید، خیلی بسته تر شده است، به طوری که ما آرزوی دوران آیت‌الله بروجردی را داریم، یعنی آرزو داریم که تعامل با اهل سنت و طرح نظرات فقهی اهل سنت به سطحی که در زمان آیت‌الله بروجردی بوده است، برگردد. مباحث و شعارهای تند و تکیه بر مناسبت‌ها و مراسم آنچنانی خیلی شدت گرفته است. از جنابعالی سوال داریم و بلکه استمداد می‌طلبیم. سؤال ما

این است که به هرحال با این جریان چه باید کرد؟ استمداد ما این است که به عنوان یکی از مسئولین رده اول نظام یک فکر اساسی برای این خطر که به عنوان یک خطر جدی در جهان اسلام مطرح است، بکنید. شعار «شیعه کافر است» از پاکستان شروع شده و به اندونزی هم رسیده است.

اخیراً کتاب خاطراتی از آیت الله بهجت منتشر شده است که در آن ایشان بیش از ۵۰ بار بر وحدت تأکید کرده‌اند. خیلی عجیب است. منشی ایشان مثل منشی آیت الله بروجردی است که زمانی در حوزه‌های ما حاکم بوده است. می‌خواستم جنابعالی در این زمینه توضیح مبسوطی بدهید تا ان شاء الله راه‌گشا باشد.

□ بحث قبلی ما هم همین نتیجه را می‌دهد. بالاخره ما مسلمان‌ها امت واحده هستیم و تا زمانی که مسلمانان بنا به موازین اسلامی مسلمان هستند، نمی‌توانیم امت واحده را متزلزل و متشتت کنیم و تنازع داشته باشیم. قرآن نتیجه این تنازع را «فشل» دانسته که واقعیتی درست هم است. اگر قرآن نمی‌گفت باز این واقعیت را قبول داشتیم، ولی قرآن واقعیت میدان را گفته است، واقعیت تاریخ را گفته است.

نکته‌ای که شما اشاره کردید، درست است. ما در دنیا در بین مسلمان‌ها اقلیت هستیم. در بسیاری از کشورهای دنیا شیعه وجود دارد. ما به عنوان انقلاب اسلامی با خاستگاه شیعی برای دنیای اسلام پیام دادیم. مگر می‌توان ملت ۲۰۰ میلیونی اندونزی یا بنگلادش و جاهای دیگر را نادیده گرفت؟ اگر تنازع به وجود بیاید، طبعاً آنها به عقاید و نحله خودشان پایبند هستند. و اول، موضع منفی و حالت تهاجمی به خود می‌گیرند. آنها بیشتر از ما می‌توانند حالت تهاجمی داشته باشند. اگر قرار باشد تهاجمی صورت بگیرد و از یک طرف شروع شود، دست آنها بازتر است و شیعه در اکثر دنیا مورد تهاجم قرار می‌گیرد. در خود ایران هم مزاحمت‌های جدی پیش می‌آید. بالاخره چند میلیون اهل سنت هستند. ما آنها را مسلمان می‌دانیم و خیلی از آنها متدین و به مسائل اسلام پایبند هستند. فکر می‌کنم خیلی روشن است که نباید این کارها را انجام داد. آنهایی که این کارها را می‌کنند، اشتباه اساسی می‌کنند. این کارشان به تشیع، دیگر فرق اسلامی و به کل دنیای اسلام صدمه می‌زند و راه را برای نفوذ اجانب باز می‌کند. البته برخی از اهل سنت بیشتر از ما در کار تهاجم هستند. بالاخره ده‌ها سال است که از طریق سلفی‌ها و وهابی‌ها تهاجم جدی‌ای به شیعه صورت می‌گیرد. هم در گذشته صورت می‌گرفت و

هم امروزه صورت می‌گیرد و تاثیر منفی اش هم روی شیعه ساده‌اندیش زیاد بوده است و آنها را وادار به مقابله به مثل می‌کند. به هر حال عقلای حوزه‌ها و شخصیت‌ها باید تلاش کنند جلوی این حالت تنازع و خصومت را که احیاناً به وجود می‌آید، یا از قدیم وجود داشته، بگیرند. هر حرکتی در جهت تفرقه، خدمت به شیعه و اسلام نیست. نظرات هم روشن است.

تقریباً همه علمای امروز آیت‌الله بروجردی را قبول دارند. ایشان آن موقع تقریب را تأسیس کردند که کار بزرگی بود. همان موقع خیلی از متعصبان در داخل یا اهل تسنن در خارج مخالفت می‌کردند، ولی کار ایشان کار بزرگ اسلامی‌ای بود که انجام دادند. الان هم رهبری در این زمینه جدی هستند. ایشان مجمع‌التقریب را درست کردند. معلوم است که نظام این را می‌خواهد. معلوم است که علمای دلسوز نظام که به مسائل سیاسی و اجتماعی جامعه اسلامی بیشتر فکر می‌کنند، این تفرقه را نمی‌پسندند. این به معنای این نیست که سلفی‌ها، وهابی‌ها و یا دیگران در این زمینه فتنه‌انگیزی نمی‌کنند، اما هرچه بیشتر سربه‌سر آنها بگذاریم، بدتر می‌شود و از این حرف‌ها بیشتر می‌زنند. به نظر من این مسئله بسیار روشن است و فقط آدم‌های خاصی هستند که به اختلافات دامن می‌زنند.

پیشنهاد توصیه به وحدت و برهیز از تفرقه را از خیلی از بزرگان به خصوص بزرگان نظام می‌شنویم، اما خیلی وقت‌ها با گفتن کلیات و به صورت یک مانور تبلیغی ماجرا تمام می‌شود و عملاً کاری، انجام نمی‌شود. آیا نباید در این زمینه از جنبه علمی کار کنیم - که خیلی در این زمینه جا هست - و اختلافات را حل کنیم، چون خیلی از اختلافات ناشی از سوء تفاهم‌ها است. دیگر این‌که به لحاظ عملی باید کمی مماشات به خرج دهیم و نباید حساسیت‌ها را تحریک کنیم. نسبت به بعضی از عزاداری‌های ما در اهل سنت حساسیت‌هایی وجود دارد، مثلاً عزاداری با محور حضرت زهرا(س) که مشخص است طرف مقابل ایشان چه کسانی بوده‌اند که از چهره‌های کاملاً مقدس اهل سنت به حساب می‌آیند، هر چه بیشتر روی اینها مانور بدهیم، آنها حساسیت بیشتری نشان می‌دهند. آن وقت آنها می‌گویند که شما فقط شعار می‌دهید و به نوعی تقیه می‌کنید و در عمل، هیچ خبری نیست و این یعنی بر باد دادن تلاش‌های علمی و عملی گذشتگانی مثل آیت‌الله بروجردی و آیت‌الله مطهری و شما که در صحنه بوده‌اید. به نظر می‌رسد که نظام باید جدی‌تر و بیشتر وارد کار شود و از سطح بحث‌های کلی و تبلیغی گذر کند و

در این زمینه سیاست‌های کلی‌ای اتخاذ شود. باید عملاً به این سمت برویم و به کسانی که در زمینه علمی فعال هستند، پروبال بدهیم و در زمینه عملی هم نظام برنامه‌ریزی کند.

□ فکر می‌کنم باید این کار را بکنیم، چون کار مهمی است. گفتن، در حد نصیحت است. در محدوده سیاست هم، همین را می‌گوییم. در عمل، نظام باید همین کار را بکند که می‌کند. مگر در کردستان به علمای اهل سنت از طرف نظام شهریه تحصیل داده نمی‌شود؟ مگر برای طلبه‌هایشان امتیازاتی قایل نمی‌شویم؟ مگر نمایندگان اهل سنت را در مجلس مثل نمایندگان شیعه نمی‌پذیریم؟ گاهی اکثریت شهری شیعه است، ولی نماینده سنی به مجلس راه پیدا می‌کند. نظام، وحدت را می‌خواهد، لذا در خارج هم به اهل سنت کمک می‌کنیم.

بیشتر اگر در ایام عزاداری، رادیو و تلویزیون را باز کنید، می‌بینید چگونه این همه زحمت را از بین می‌برند! شما مسئول مجمع تشخیص مصلحت نظام هستید و واقعاً مصلحت نظام ایجاب می‌کند که این موضوع بررسی و به عنوان سیاست کلی ابلاغ شود.

□ اتفاقاً ما سیاست آن را نوشته‌ایم. سیاست این مسئله و سیاست‌های فرهنگی، آمایشی و ملی را نوشته‌ایم. مذاهب در درجه اول و اقوام در درجه بعد هستند و همه را در جهت حفظ وحدت و هماهنگی نوشته‌ایم و محور قرار داده‌ایم. سیاست‌های جهانی و منطقه‌ای را هم نوشته‌ایم. به هر حال نکته دوم بحث شما را می‌پذیرم. ممکن است اقداماتی صورت بگیرد که این توصیه‌ها را خنثی کند. نباید بگذاریم که چنین شود یا حساب افراطی‌ها را از نظام جدا کنیم. بالاخره دنیا می‌پذیرد که بعضی انسان‌ها خیلی متعصب هستند. بعضی کارهای اینان نباید به نام نظام تمام شود.

بیشتر منطقی در اسلام داریم که جا افتاده و آن، این است که اگر کسانی به مقدسات ما توهین و اهانت کنند، با آنها برخورد می‌کنیم و هیچ کس در هیچ جای دنیا حق ندارد به مقدسات ما توهین کند و اگر کسی حرفی دارد، می‌تواند بدون توهین بگوید. آیا کسی می‌تواند بگوید که اگر کسی در هر جای دنیا به مقدسات من اهانت کرد، من اقدام می‌کنم، ولی خودم آزادم و می‌توانم به مقدسات دیگران اهانت و سب و لعن کنم و دیگران نباید کاری بکنند؟ آیا چنین منطقی را می‌پذیرید؟

□ اگر بپذیریم، خلاف قرآن عمل کرده‌ایم. اینکه در مورد مقدّسات مذاهب است. قرآن در مورد بت‌ها نیز به مسلمان‌ها دستور می‌دهد که «ولاتسبوا الذین یدعون من دون اللّٰه فیسبوا اللّٰه عدواً بغير علم» قرآن می‌گوید: به بت‌ها و مقدّسات آنها فحاشی نکنید و بد نگویید که آنها در مقابل به خدای شما بد می‌گویند. این نهی و حکم قطعی است. اگر بخواهیم به این کار فتوا بدهیم، این یک گناه کبیره است و دارای آثار سوء اجتماعی است و تحقیقاً جایز نیست.

پیش دیدگاه حضرت امام (ره) نسبت به اهل سنت - هم در ایران و هم در سراسر جهان اسلام - چه بود؟ زمان حضرت امام مرزی بود و می‌گفتند کسانی هستند که به همزیستی مسلمانان سنی و شیعه معتقد هستند و کسانی هستند که آن موقع به ولایتی معروف بودند و خود حضرت امام هم در پیام‌هایشان به آنها اشاره می‌کردند. کسانی که با انقلاب و امام موافق بودند، معتقد بودند که انقلاب و حکومت ما شیعی نیست و برای کل حکومت اسلام است. امروزه احساس می‌شود که اینها در هم آمیخته است، یعنی سرنخ‌هایی به دست می‌آید که بعضی از کسانی که اصلاً با انقلاب میانه‌ای ندارند، به محافل انقلابی‌ها و حزب اللهی‌ها دعوت می‌شوند. احساس بعضی‌ها این است که شیعه زمانی در عزلت و انزوا بود، اما الان در وضعیت خوبی است و حکومت، اعتبار، قدرت و نفوذ دارد. بنابراین وقت آن است که از خفا و تقیه بیرون بیاییم و عقایدمان را فاش کنیم و ترویج دهیم.

□ الان مسئله ولایتی‌ها معکوس شده است. آن زمان به کسانی ولایتی می‌گفتند که حاضر نبودند در مبارزه شرکت کنند و عقیده داشتند که تا امام زمان (عج) نیاید، هر پرچمی بلند شود، پرچم ضلال است و نباید مبارزه کنیم و خودشان را به امام زمان (عج) منتسب می‌کردند و منتظر امام زمان (عج) بودند. اما امروزه برعکس شده است و به کسانی ولایتی می‌گویند که دنبال حکومت ولایتی هستند که اصل پذیرفته شده قانون اساسی ماست. از عقاید شیعه است که در زمان غیبت حکومت تشکیل دهیم و ولایت را در زندگی خود بیاوریم. این تفاوت به وجود آمده و الان معکوس شده است. آنهایی که ولایت به معنای مورد نظر ما را قبول ندارند، به شکل دیگر و با تفسیر دیگر خود را ولایتی می‌دانند. بالاخره این مشکل وجود دارد. یک عده هستند که به تشیع معتقدند و فکر می‌کنند چون شیعه قدرت و پرچم دارد، باید دعوا راه بیندازیم. در صورتی که اگر

دعوا راه بیندازیم، به ریشه خودمان ضربه می‌زنیم. دشمنان ما همین را می‌خواهند. اگر با مسلمانان غیر شیعه درگیر شویم، دیگر احتیاجی به دخالت آنها نیست. جایی مثل افغانستان یا پاکستان و... را در نظر بگیرید که شیعه در اقلیت است. اگر ما این شیوه را در پیش بگیریم، آنها شیعه را اذیت می‌کنند. در جاهای دیگر هم همین اتفاق‌ها می‌افتد. چون در خیلی از جاها شیعه در اقلیت است. اگر این حق را به خودمان بدهیم و بگوییم چون در ایران حکومت داریم، پس هرکاری بکنیم، اینگونه می‌شود. منطق هم حکم می‌کند که چنین کاری درست نیست. در صورتی که استدلال‌هایی که آنها می‌کنند، ضعیف است. در مقابل، دلیل‌های نیرومندی برای حفظ اتحاد و موازین اسلامی وجود دارد. اگر بخواهیم طبق فتوای فقهای خودمان عمل کنیم که خیلی هم محتاطانه است، بالاخره کسی که طبق موازین ما مسلمان است، نمی‌توانیم با او چنین برخوردی داشته باشیم، به خصوص که تبعات سیاسی و اجتماعی آن را می‌دانیم. باید در این زمینه خیلی ملاحظه کنیم.

بعد از گذشت ۱۵ سال از رحلت حضرت امام (ره) شما به عنوان یکی از نزدیک‌ترین افراد به حضرت امام، آیا اندیشه‌های ایشان را در خطر نمی‌بینید؟ به نظر می‌رسد که اندیشه ایشان به موازات این که در خارج از کشور رو به گسترش است، در داخل مخصوصاً در حوزه‌های علمیه رو به افول است و افرادی اندیشه‌های جایگزینی آورده‌اند و خیلی روی آنها کار می‌کنند. ارزیابی شما از این مسئله چیست؟

□ من آن قدر نگران نیستم. بالاخره اندیشه‌های امام همان موقع هم در جامعه مخالف داشت، منتها بروز نمی‌دادند. الان کمی میدان پیدا کرده‌اند و بروز می‌دهند. امام قبل از انقلاب هم با افکاری که داشتند، در حوزه مظلوم بودند. فکر می‌کنم الان هم افکار امام به خصوص در حوزه‌ها و در بین جوان‌ها با طراوت است. البته ارزیابی آماری نکرده‌ام که در سابق چقدر بوده و الان چقدر بروز می‌دهند، ولی مجموعاً فکر می‌کنم افکار اصیل امام که به هر حال مبنای کار ماست، هنوز در جامعه معتبر است.

دو گروه با افکار امام مخالف هستند؛ زمان حضرت امام و قبل از انقلاب گروه متحجران با افکار امام درگیر بودند. الان گروه دیگر روشنفکران لائیک هستند که بیشتر مبنای و اصول انقلابی امام را زیر سؤال می‌برند.

□ آن موقع هم اینها بودند. همه گروه‌های چپ، منافق و لیبرال، مخالف بودند و در مقطعی خیلی بروز نمی‌دادند، مثلاً در قضیه اصل ولایت فقیه که جزء دستاوردهای امام بود، دولت منصوب امام، یعنی دولت موقت مخالف بود و وقتی داشت در مجلس خبرگان تصویب می‌شد، می‌خواستند استعفا بدهند. اینطور نیست که نبودند. این سنخ روشنفکران که شما می‌گویید، همیشه بوده‌اند و این اختلاف‌ها وجود داشته است. ملی‌گراها این حرف‌های ما را قبول نداشتند. منافقین هم اگر شعار آن را می‌دادند، دروغ می‌گفتند. به نظر من پایگاه واقعی امام در جامعه تضعیف نشده، اما ممکن است بروز آن متفاوت شده باشد.

پیش‌نویس با تشکر و سپاس از بردباری و حوصله و نکات ارزنده‌ای که فرمودید، در پایان اگر نکته و توصیه‌ای در مورد مرکز ادیان و مجله‌ای که انتشار می‌دهد و کلاً در مورد کسانی که در این زمینه، به‌ویژه در حوزه‌های علمیه کار و مطالعه می‌کنند دارید، بفرمایید.

□ من فقط می‌خواهم به شما تبریک بگویم که موفق شدید چنین کار خوبی را انجام دهید و چنین مرکزی را تأسیس کنید. گفتم که الان دین‌شناسی یک وظیفه است و باید عالمانه و محققانه و با سعه صدر، آموزش‌ها و ترویج صورت بگیرد. مجله شما هم با توجه به بررسی‌هایی که کردم، مجله خوب و ابتکاری و نویی است. این مجله برای طلبه‌ها خیلی مفید است، ان شاءالله بتوانید عمیق‌تر کار کنید و مرکزتان را به مرکز تحقیقاتی‌ای تبدیل کنید که نیروهای فکری بیشتری در آن حضور داشته باشند و دستاوردهای آن را به دانشگاه‌ها هم انتقال دهید.